

اندیشه سیاسی حافظ از دیدگاه استاد آیت‌الله خرمشاهی

پیش از پرداختن به اندیشه سیاسی حافظ بیان چند مقدمه لازم است. شرط اول در بیان اندیشه سیاسی حافظ این است که باید از مجردسازی افراطی و به تعبیر مصطلح امروز از فروکاهش مغرط پرهیز کرد. یعنی اندیشه سیاسی حافظ را با در نظر گرفتن اندیشه‌های دیگر او اعم از فلسفی، دینی، هنری، روانشناسی و جهان‌شناسی و حتی اگر چنین تعبیری مجاز باشد، نیز اجتماع شناسی او را بررسی کرد. هم چنین لازم است که از سیاسی اندیشی مغرط و سیاسی زدگی، یعنی مشی و اندیشه سیاسی را هم تر از هر مشی و اندیشه دانستن پرهیز کنیم.

متر و گوهر
خویش را
داشته باشد.
حافظ برای
خود وظیفه
هنری و سپس
تا حدودی
اخلاقی قائل
بوده است، نه
نقش سیاسی،
بنده در جای
دیگری حافظ

فضیلت

به‌الله‌الدین خرمشاهی

از مصلح اجتماعی خوانده‌ام. اصلاح‌گری‌های او زندگی آموزی، امیدبخشی و مبارزه بی‌امان و بی‌پایان با زهدفروشی و ریا و عوامفریبی است. دیگر با وجود چنین رسالت عظیمی، برای او اندازه و مجال دخالت در منازعات تاج‌ستانی و باج‌ستانی بین سلسله‌ها یا افراد و مدعیان یک سلسله باقی نمی‌مانده است. و سخن صریح و آرزومندانه من این است که کاش از این هم کمتر در سیاست روز دخالت کرده بود.

طرح یک سواد: در پرتو اندیشه‌های امروزین، از جمله اینکه شاهان همه مظاهر طاغوت و استبداد و ظلم و ستم بوده‌اند و نیز در پرتو این نگرش جدید که هنرمند باید مسئول و متعهد باشد و باز امانت و رسالت هنرش را به منزل مقصود برساند، طبعاً این استفسار پیش می‌آید که چرا هنرمند هوشیاری چون حافظ مدح گفته است و مدح یک عمل غیر اخلاقی است، باید گفت اولاً بدیهی و مسلم نیست که مدح یک عمل غیر اخلاقی باشد. در تاریخ شعر و ادب فارسی مدیحه‌سرایی یک رسم متعارف اجتماعی و فرهنگی و طبعاً دارای رنگ و معنای سیاسی بوده است. این را هم می‌پذیریم که این رسم و روش فی‌المثل با بند و حکمت که شعر فارسی از آغاز تاکنون آکنده از آن است. فرق دراد باید دانست که بین مدح حتی مدح افراطی و مبالغه آمیز تا تملق فرق هست در تملق فرومایگی و زیون‌اندیشی است. اما مدح از آنجا که یک سمت و یک شیوه متعارف بوده است در آن فرومایگی و خوار داشتن خویش را می‌نماید. اگر در ستایش معشوق باید از امکانات و تعبیرهای زبانی و ادبی استفاده کرد و فی‌المثل یاریک اندیشی و حسن تشبیه و حسن تملیق و اغراق و میالغه به کار برد، در ستایش ممدوح هم چاره‌ای جز این نیست و گرنه سخن از هتجار خود به در می‌رود و از بلندبی فرو می‌افتد. نکته دیگر در مدیحه‌سرایی مغرط و مبالغه آمیز حافظ این است که او رمز و نشانه‌هایی در سخنش تعبیر کرده است تا نکته‌دانان بدانند که مدح و یا قصد قربت نمی‌کرده است و این عمل او نوعی بازی است و از شوخی و شیطنت هم خالی نیست. حافظ که شعر عادی و عاشقانه و عارفانه‌اش رندانه است، چگونه ممکن است شعر ستایش آمیزش رندانه نباشد؟

حمایت طلبی هنرمندان و دانشمندان قدیم ایرانی و غیر ایرانی یک عمل سیاسی-فراگیرانه یا فرصت طلبانه یا ضد مردمی است. حافظ هم در این باره از روی بردتاید. در این بررسی نقطه آغاز را بر سه واقعیت گذارده‌ام: اول آشوب زمانه، دوم وجود آریاب بی‌مروت دنیا سوم حساسیت طبع هنرمند حافظ در برابر بی‌اعتباری جهان. هم جهان کیهانی، هم جهان کوچکتر یعنی محیط زندگی و پیرامونش. حافظ مانند هر انسان هوشیار به این واقعیت‌ها و واکنش نشان می‌دهد. این واقعیت‌ها تلخ، اما واکنش‌های حافظ شیرین، این واقعیت‌ها سوزنده، اما واکنش‌های حافظ سازنده است. چرا که او هنرمندی خلاق است، و مانند عارف-پلاتینیست- به همت خویش هر چه بخواهد می‌آفریند لذا دو گونه واکنش می‌دهد (۱) واکنش تسلیم آمیز که به صورت تمایش به مدح و ستایش و میل به بزم و مهمانی و عیش و عشرت، و تقاضای وظیفه و سرانجام پذیرفتن وضع موجود و تأیید زمانه در می‌آید (۲) واکنش دیگرش مقاومت است. مقاومت به معنی و مثبت تقسیم می‌گردد مقاومت‌های منفی حافظ در برابر آن واقعیت‌ها چند گونه و چندگانه است و اگر چه هم آرزو نیستند، هم عرض هستند

ادبیات سیاسی در سنگ نبشته‌های ایران باستان

داریوش هخامنشی: دوست ندارم که از قدرتمندی به زیردستی گزندی رسد.

(فاطمه عقیلی)

در ایران باستان به نگارش در آوردن آثار دینی و ادبی چندان مرسوم نبوده است. رتبه‌ها به حفظ و انتقال سینه به سینه آن اهمیت می‌دادند و در این میان آنچه را که شایسته نگارش می‌دیدند، تنها اسناد دولتی، سیاسی و اقتصادی بوده است.

این علاقه به سنت شگافی تا بعد از ورود اسلام به ایران نیز ادامه یافت و تنها در دوره ساسانی به علت بیابان میان رتق این آثار و روایات میره به سینه به سینه به مقابله گسترش (دیوان) دیگر به ویژه مسیحیت، اقدام به نگارش آثار خود کردند. همچنین بیشتر آثار پهلوی (فارسی) بیانیه در فرود اولیه اسلامی به علت کاهش تعداد موبدان و پیشرفت سریع دین مسیح اسلام نگاشته شد. آثار مکتوبی که از ایران باستان باقی مانده است بیشتر به شکل سنگ نبشته‌ها (کتیبه‌ها) است که به دستور شاهان نوشته شده است. غرض از نگاشتن چنین کتیبه‌هایی متفاوت بوده است. برخی برای نشان دادن هیبت و جلال و شکوه و یا برای شرح جنگاوری و فتوحات و... بوده است. و از روی آنها تا حدودی می‌توان به شیوه فرمانروایی و خط منشی سیاسی آنان پی برد.

از کوروش کبیر بنیانگذار پادشاهی هخامنشیان، کتیبه‌ای در مرف به فتح بابل و کوروش به یادگار مانده است. این کتیبه در زمان استرابان که دوست کوروش، به فرماندهی نوشته شده است. او در این کتیبه چنین می‌گوید: «منم کوروش، شاه عالم، شاه بزرگ، شاه قوی شوکت، شاه بابل، شاه سومراوگد، شاه چهار مملکت، پسر کمبوجیه شاه بزرگ - شاه شهرانشان، توه کوروش شاه بزرگ، شاهخه سلطنت ایلی، که سلسله‌اش مورد محبت بیل و نبوه (دو بیت از رب النوع‌های بزرگ بابل) است و حکمرانیش به قلب این نزدیکی و وقتی که من بی جنگ و جدال وارد بابل شدم با مسرت و شادمانی مردم در قصر پادشاهان بر سر سیز سلطنت شستم، مردوک (رب النوع بزرگ بابل) آقای بزرگ قلوب نجیب اهالی بابل را به طرف من متوجه کرد زیرا همه روزه در فکر پرستش او بودم لشکر بزرگ من به آرامی وارد بابل شد. من نگذاشتم دشمنی به سوزم و اکتدم بگذارم اوضاع داخلی بابل و امرگنه مقدسه آن قلب مرا تکان داد و اهالی بابل به اجزای مرا خود موفق شده از قید اشخاص بی دین رستند و...»

از این کتیبه به خوبی روش فرمانروایی کوروش بزرگ آشکار می‌گردد. رفتار کوروش با مردمان مغلوب کشورهای فتح شده واقعاً دوره نوینی در تاریخ مشرق قدیم گشود. در هر کشوری که وارد می‌شد مقلدسات و اماکن مذهبی و مورد احترام مردم را مورد تکریم و ستایش قرار می‌داد. در مقابل خدایان آنها سر تپانید فرود می‌آورد، آنچه از آنها برمی‌دارد می‌شد به آنها پس می‌داد و خدایان آنها را خدایان خود می‌خواند و با این کار در قلب مردم محبوبیت زیادی به دست می‌آورد تا بدانجا که دیگر هیچ کس او را به چشم فاتح نمی‌بیند بلکه او را نجات دهنده می‌پندارد. این سیاست وای کاملاً مغایر با سیاست پادشاهان سابق و به ویژه پادشاهان آشور بود. برای نمونه در کتیبه «آسوریا» بعد از تسخیر عیلام چنین می‌خوانیم: «شاک شهر شوشان و شهر مادکتو و شهرهای دیگر را تماماً به آشور کشیدم و در مدت یک ماه بزرگ روز کشور عیلام را به تمامی عرض آن چاروب کردم. من این مملکت را از عبور حشم و گوسفند و نیز از تنه‌های موسیقی بی‌نصیب ساختم، به درندگان و مارها گزندوران کویر و غزال اجازه دادم، که دور را فرو گیرند و...»

از روی مقایسه بین کتیبه کوروش و کتیبه شاهان آشور و مصر و بابل به خوبی می‌توان فهمید که سیاست کوروش، سیاست رأفت و مدارا بوده است. یکی دیگر از پادشاهانی که از او چندین کتیبه به جای مانده است داریوش اول است. کتیبه بیستون از مهمترین کتیبه‌های به جا مانده از او است که به زبان فارسی باستان و خط میخی نگاشته شده است. از نظر تاریخی و زبان‌شناسی دارای اهمیت بسیار زیادی است و در واقع در برگیرنده‌ی یکی از بحث انگیزترین موضوعات در بین پژوهشگران و مورخان می‌باشد. پس از اینکه داریوش شاهنشاهی ایران را به دست گرفت آگاهانه تصمیم گرفت تا همه مردم امپراتوری خویش را به جریان فرمانروایی خویش قرار دهد و به این منظور و به تقلید از پادشاهان آشور داد تا در نزدیکی کرمانشاه، نگاره پرتوی او را بر سینه کوه بیستون نقش کند. او در این سنگ نبشته مشروعیت خود را اعلام می‌کند و تأکید دارد که شاه قانونی ایران است و از نیاکان خود تمام می‌برد و پادشاهی‌اش را از لطف اهورا مزدا می‌داند و خود را مدعی خاندان هخامنشی می‌داند. و در ادامه چگونگی به سلطنت رسیدن خود و غلبه بر پادشاهان دروغین را بیان می‌دارد. او چنین می‌گوید: «یک پسر کوروش، کمبوجیه نام، از خانواده من او در آنجا پادشاه بود، کمبوجیه را برادری بود، برادری نام، از یک مادر و از یک پدر، بعد از مدتی کمبوجیه برادری را کشت، وقتی او را کشت، بر مردم آشکار نشد که برادری کشته شده است، سپس کمبوجیه به مصر رفت و هنگامی که به مصر رفت مردمان باغی شدند و پیرو دروغ شدند. هم در ماد و هم در پارس و هم در دیگر استانها».

سپس داریوش در ادامه از معنی به نام گئوماتا می‌گوید که به دلیل شپاهت زیادش به برادری از کشته شدن او و غیبت کمبوجیه استفاده کرده و خود را به دروغ به مردم معرفی کرد. مردم کمبوجیه را با خود بردند و او به همراه همسرش و فرزندان و اقارب خود به ایران بازگشت. داریوش در این کتیبه می‌گوید که در این زمان که داریوش در ایران بود، مردم کمبوجیه را با خود بردند و او به همراه همسرش و فرزندان و اقارب خود به ایران بازگشت. داریوش در این کتیبه می‌گوید که در این زمان که داریوش در ایران بود، مردم کمبوجیه را با خود بردند و او به همراه همسرش و فرزندان و اقارب خود به ایران بازگشت.

از شاهان دیگر ساسانی نیز کتیبه‌هایی به جای مانده است که هر کدام در جای خود دارای ارزش زیادی از نظر شناسایی اوضاع سیاسی اجتماعی آن روزگار دارد مانند کتیبه‌های «بایگلی» و در «بیشاپور» یا کتیبه‌های شاپور دوم و سوم در طاق بستان کرمانشاه و...
تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام
ایوب نفیسی
تاریخ ایران باستان
حسن پیرنیا

ادبیات تمرین آزادی است

آثار نویسندگان دهه سی و چهل تحت تأثیر تئوری ادبیات متعهد که ژان پل سارتر مطرح کرد به طرف سیاست کشیده شد. ادبیات هم می‌تواند آینه تمام نمای جامعه خود باشد و به قول سارتر به محاکمه زمان حال بخریزد به نام آینه. یک اثر هنری یا ادبی به اعتبار تمامیت توقعات و الزامات آن، توصیف ساده‌ای از زمان حال نیست هر چند که ادبیات برای گرسنه‌های جهان هم کاری از دستش بر نمی‌آید سارتر می‌گوید «در مقابل کودکی که از گرسنگی می‌میرد کتاب تهوع وزنی ندارد».

در عین حال آرن رپ گریه که از بنیان‌گذاران رمان نو در اروپاست اعتقاد دارد که اصولاً این دو مقوله را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. اما به هر حال سیاست در ادبیات در عین حال که کاری برای گرسنگان نمی‌کند ولی باید وجود داشته باشد. آریل دورفمان، نویسنده‌ی شیلیایی که به خاطر اوضاع سیاسی کشورش، ناچار بیست و چند سال دور از وطن می‌ماند، نقطه‌ی موضوعی از هفده سال در ذهن خودنگه می‌دارد و به ژانرهای مختلف، ادبی فکر می‌کند تا آنکه بهترین فرم را برای نمایشنامه «مرگ و دختر جوان» انتخاب می‌کند. در این نمایش نامه‌ی تأثیر گزار، شعار سیاسی دیده نمی‌شود اما درد انسان وجود دارد و آن درد، آنقدر عام می‌شود که مخاطب را در هر گوشه جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد بنا به گفته سارتر «ادبیات تمرین آزادی است».



شاید انگیزه بسیاری از زنان ما که به سوی نوشتن کشیده شده‌اند گواه این ادعا باشد. ادبیات و هنر معترض در بطن ادبیات هنر ارزشی جای می‌گیرد و در این میان جایی برای ادبیات خشنی و سترونی باقی نمی‌گذارد.